



## اندیشه مساوات تبیین مقوله «مساوات» در رساله سیاسی میرزای نائینی (ره)

پدیدآورنده (ها) : سلیمانی، جواد

میان رشته ای :: نشریه زمانه :: مرداد ۱۳۸۲ - شماره ۱۱

صفحات : از ۴۰ تا ۴۷

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/80984>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۱۰/۱۸

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



## مقالات مرتبط

- بررسی و تحلیل آیه شریفه «الرجال قوامون على النساء»
- قوه خیال و ادراک خیالی از دیدگاه ابن سینا و سهروردی
- اسلام دین مساوات و مواسات است
- ورود
- پیش بینی گرایش به مصرف مواد بر اساس نشانه های نقص توجه / بیش فعالی در بزرگسالان
- فلسفی: شخصیت آثار و دیدگاه های الوین پلانتینگا
- بررسی تشکیک در مراتب و مظاهر از نگاه علامه طباطبایی
- جایگاه و مدت استقرار جنین در رحم از دیدگاه قرآن، حدیث، و علم جنین شناسی
- حقوق سیاسی مردم در اندیشه محقق نائینی
- قیمومت و شخصیت زن
- گستره حجاب در قرآن
- اثربخشی معنویت درمانی بر سلامت روان زنان مطلقه

## عناوین مشابه

- مردم سالاری در اندیشه سیاسی میرزای نائینی و امام خمینی - ره - قسمت دوم
- بررسی مقایسه ای جایگاه سیاسی فقیه در دولت؛ مطالعه موردی: اندیشه امام خمینی (ره) و علامه نائینی
- نسبت قانون و شریعت در اندیشه سیاسی علامه میرزای نائینی
- حدود و جایگاه آزادی در اندیشه سیاسی میرزای نائینی
- نظرگاه مشترک میرزای نائینی و امام خمینی در قلمرو اندیشه و نظام سیاسی اسلام
- مبانی و ممیزات نظام مشروطه در رساله سیاسی میرزای نائینی
- جایگاه مقوله «دفاع همه جانبه» در اندیشه فقهی- سیاسی امام خمینی (ره)
- مطالعه تطبیقی مفهوم خیر عمومی در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) و آیت الله نائینی
- انواع حکومت و نقش آن در تحقق حقوق مشترک نوعیه در اندیشه سیاسی-اجتماعی میرزای نائینی
- بررسی اندیشه آیت الله میرزای نائینی در خصوص قانونگذاری و تاثیر آن بر تحدید قدرت سیاسی

جواد سلیمانی

تبیین مقوله «مساوات» در رساله سیاسی میرزای نائینی (ره)

## اندیشه مساوات

از دیرباز دغدغه مساوات با تمام مفاهیم و مصادیقش بخش جدایی ناپذیری از تفکر انسان بوده است. چه بسیار مردان و زنانی که دل در گرو آن نهاده و پای در راه اقامه و اجرایش گذاردند، از اسپار تاکوس تا ژان ژاک روسو از مارکس و مکتب اشتراکیش گرفته تا چه گوارا همگی سودای رسیدن به آن را در سر داشتند. مشرق زمین نیز کسانی چون مائو و گاندی را در خاطر خود جای داده است. اما در شرف اسلامی خبری از عدالتخواهان با مکتب و روشهای ساخته بشری یافت نمی شود. مساوات و عدالت در جامعه مسلمین چیزی نیست که آن را جست و جو کرد. اسلام به عنوان چراغ راه هدایت و حرکت جامعه، با تکیه بر آموزه های الهی خویش، در صدد تحقق و اجرای عدالت و مساوات در گستره حضور آدمی است. برابری و تساوی حقوق و تکالیف، یا همسنگی و تشابه آنها، منشا عدالت و تعریف آن، حدود و ثغور مبحث مساوات و... همگی اجزایی از مقوله مساوات و عدالت است که در چهارچوب شرع بدانها پرداخته شده و مشخص گردیده است. آیا می توان اسلام را دین جامع و کامل و رساننده انسان به هدایت و سعادت دانست، بدون آنکه در آن به مفهوم مساوات اشاره ای شود؟ اینجاست که پاسخ بزرگان دین و سیاست به این سوال بسیار شنیدنی و جالب خواهد بود. مرحوم نائینی تنها یکی از این بزرگان است.»

### درآمد

«مساوات» همچون «آزادی» واژه ای زیبا اما مبهم است؛ که می توان معانی مختلفی از آن اراده نمود؛ برخی از آن معانی منطبق بر باورهای دینی جوامع اسلامی بوده و بعضی دیگر در تضاد کامل با ضروریات دین می باشد. به عنوان نمونه، اگر مقصود از مساوات، برابری حقوق کافر و مسلمان در نکاح، حدود، قصاص، دیه و ارث باشد، برخلاف موازین دینی است؛ زیرا بر اساس آموزه های مسلم اسلام، کافر و مسلمان حقوق متفاوتی در این امور دارند. به عنوان مثال: ازدواج مرد اهل کتاب با زن مسلمان حرام است اما ازدواج مرد مسلمان با زن اهل کتاب آن هم به شکل موقت جایز است؛ کافر نمی تواند از مسلمان ارث ببرد اما مسلمان از کافر ارث می برد، دیه قتل یک مرد مسلمان هزار دینار و دیه قتل کافر ذمی هشتصد درهم است. حتی قتل کافر غیر اصلی (مرتد) واجب می باشد؛ جنازه وی احترام ندارد و اموالش به مسلمانان منتقل می گردد.

از نظر فقه اسلام زن و مرد احکام جداگانه ای دارند، مرد دو برابر زن از والدین خود ارث می برد، هر مرد اجازه اختیار چهار همسر دایمی به طور همزمان را دارد اما هر زن نمی تواند بیش از یک شوهر انتخاب کند. بنابراین؛ اگر مقصود از مساوات، برابری حقوق زن و

مرد در تمام شوون فردی و اجتماعی باشد، برخلاف موازین مسلم شرع مقدس اسلام است.

از سوی دیگر؛ اگر منظور از مساوات، برابری عامه مردم در بهره مندی از حقوق مشترکشان باشد، هرگز مخالفتی با موازین شرع نخواهد داشت. به عنوان نمونه؛ کسی حق ندارد، بدون مجوز قانونی متعرض جان، مال و آبروی افراد جامعه اسلامی اعم از کافر یا مسلمان شود، همه مردم در برپایی اجتماعات مشروع آزاد بوده و کسی حق جلوگیری از تجمع مشروع هیچ گروهی را ندارد؛ چه مسلمان باشند و چه کافر، زن باشند یا مرد.

ابهام موجود در این واژه موجب اختلاف شدیدی در آغاز مشروطیت گردید؛ به طوری که هنگام تصویب اصل هشتم متمم قانون اساسی مشروطه<sup>۱</sup> درباره تساوی حقوق همه گروه ها و فرق مذهبی، درگیری سختی بین جناح مذهبی حامی مشروطه و جناح سکولار در گرفت. یکی از دلایل اساسی تحصن شیخ در حرم عبدالعظیم نیز همین موضوع بوده؛<sup>۲</sup> که بهیچانی و عده زیادی از روحانیان به طور رسمی با آن مخالفت کردند.<sup>۳</sup> مخبرالسلطنه در این باره می نویسد: «در سر ماده تساوی ملل متوجه در حدود با مسلم، شش ماه رختخواب ها در صحن مجلس پهن شد و مردمی مجاور ماندند، بالاخره چاره در این جستند که در اجرای حدود بنویسند: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی، متساوی الحقوق خواهند بود؛ (اصل هشتم) قانون دولتی چه معنا دارد معلوم نیست.»<sup>۴</sup>

بنابراین با توجه به ابهام واژه مساوات، تبیین مفهوم مورد استفاده آن در متون مختلف ضروری به نظر می رسد؛ هر چند که تاکید میرزای نائینی (ره) بر ضرورت وجود آن در حکومت و نقش مساوات در رشد و ارتقای کشور؛ بر اهمیت این مساله می افزاید. از این رو، ابتدا جایگاه رفیع مساوات در حکومت ولایی را از منظر میرزای نائینی بررسی کرده سپس؛ مبانی دینی مورد استشهد ایشان را به طور مستند تشریح می کنیم و سرانجام به تبیین مفهوم برابری در مکتب سیاسی نائینی پرداخته و ویژگیها و تمایزات آن را با دیگر جریان های دین گریز مقایسه خواهیم کرد.

### الف) اهمیت مساوات در حکومت ولایی

نائینی مساوات را بنیان عدالت بر شمرده که بدون وجود آن عدالت اجتماعی را غیر ممکن می داند. وی کلیه قوانین سیاسی جامعه را در پرتو عدالت ثمر بخش می انگارد<sup>۵</sup> و معتقد است، مساوات و آزادی در رشد جامعه تاثیر شگرف و نقش کلیدی دارند. بنابراین؛ از همین منظر نظام مشروطه را حمایت می کند، ایشان انقلاب مشروطیت را انقلابی با رهبری عالمان دین و در راستای کسب آزادی و مساوات می پندارد و تصریح می فرماید: «در این جز زمان که بحمدالله تعالی و حسن تاییده دوره سیر قهقراییه مسلمین به آخرین نقطه منتهی»<sup>۶</sup> و «عموم اسلامیان به حسن دلالت و هدایت پیشوایان روحانی از مقتضیات دین و آیین خود با خبر و آزادی خدادادی خود را از ذل رقیب فرارتنه

امت برخورداره»<sup>۷</sup> «به حقوق مشروعه ملیه و مشارکت و مساواتشان در جمیع امور با جائزین پی بردند و در خلع طرق بندگی جباره و استفاده حقوق مغضوبه خود سمندروار از دریاهای آتش نیتدیشیده‌اند حرکتشان براساس تایید علمای نجف مورد تایید می‌باشد.»<sup>۸</sup>

مرحوم نایینی یکی از مشخصه‌های اساسی حکومت استبدادی را عدم رعایت برابری می‌داند و معتقد است حاکم در حکومت‌های استبدادی خود را مالک زمین و مردم می‌بیند؛ حال آنکه در حکومت ولایی، حاکم نه تنها خود را صاحب اموال ملت و مملکت نمی‌پندارد؛ بلکه حقوق خود و دیگر افراد جامعه را یکسان می‌بیند. از منظر نایینی حاکم مستبد «مانند آحاد مالکین نسبت به اموال شخصیه خود، با مملکت و اهلس معامله فرماید. مملکت را به مافیها مال خود انگارد؟ و اهلس را مانند عبید و اماء، بلکه اغنام و احشام برای مرادات و درک شهواتش مسخر و مخلوق پندارد.»<sup>۹</sup> و «هر مالی را که خواهد از صاحبش انتزاع و یا به چپاول به اطرافینش بخشید، هر حقی را که خواهد احقاق و اگر خواهد پایمالش کند.»<sup>۱۰</sup>

از دید نایینی مردم در حکومت استبدادی نه تنها حقوقی برابر با سلطان ندارند؛ بلکه مانند حیوان و حتی پست‌تر از حیوان نیز با آنان رفتار می‌شود. یعنی؛ مانند گیاهان هیچ حقی جز قضای حاجت دیگران ندارند. ایشان می‌فرمایند: «حظ این ملت مسخره و فانیه در ارادات سلطانان از حیات و هستی خود از قبیل بهره و حظ نباتات است که فقط برای قضای حاجت دیگران مخلوق و حظ استقلالی از وجود خود ندارند.»<sup>۱۱</sup> به دیگر سخن همانگونه که انسانها برای بهره‌وری از گیاهان به آنها آب و کود داده و از آنها مراقبت می‌کنند؛ حاکم مستبد نیز به ملت خود آب و غذا می‌دهد تا از فرآورده‌های وجودیشان تنها برای خود استفاده کند. بنابراین در حکومت تملک‌گرای حقوق استقلالی رعیت به سمت صفر میل می‌کند؛ تمام اموال مملکت و عایدات کشور با واسطه یا بی‌واسطه به جیب سلطنت می‌رود و مبنای چنین حکومتی بر «صرف قوای نوع از مالیه و غیرها در نیل به مرادات خود»<sup>۱۲</sup> سلطان می‌باشد.

حکومت ولایی بر مبنای آزادی و مساوات شکل می‌گیرد و این دو فاکتور، در حقوق و احکام از امور ماهوی چنین حکومتی به شمار می‌آیند؛ «آحاد ملت با شخص سلطان در مالیه و غیرها از قوای نوعیه شریک و نسبت همه به آنها متساوی و یکسان»<sup>۱۳</sup> می‌باشند. وقتی ملتی حقوق مالی و قضایی برابری با دستگاه حاکم یافت و هر دو، در برابر قوانین مملکت مساوی شدند؛ مردم حق پرسشگری و نظارت بر کارکرد دولت درباره توزیع ثروت و اموال، نحوه دادرسی و اجرای احکام را پیدا خواهند کرد؛ زیرا وقتی سهم شخص سلطان در مصرف بیت‌المال، معادن و غیره با رعیت برابر گردید، طبیعی است که رعیت نیز بر عملکرد کسی که در اموال او دخل و تصرف می‌کند؛ حق نظارت داشته باشد.

از این رو نایینی (ره) به دنبال تساوی حقوق سلطان و

ملت، مساله حق پرسشگری مردم را مطرح می‌کند و می‌فرماید: «تمام افراد اهل مملکت به اقتضای مشارکت و مساواتشان در قوا و حقوق بر مواخذه، سوال و اعتراض؛ قادر و ایمن و در اظهار اعتراض خود آزاد و طوق مسخریت و مقهوریت در تحت ارادات شخصیه سلطان و سایر متصدیان را در گردن نخواهند داشت.»<sup>۱۴</sup>

او وجود یک حاکم معصوم بر مصدر قدرت را بهترین ضامن برقراری مساوات می‌داند و در عصر غیبت، نواب عام و مجتهدان جامع‌الشرایط را بهترین جانشین امام معصوم می‌شمارد و معتقد است، با وجود قوه عصمت، هرگونه ارتکاب شهوانی و شائبه استبداد و استیثار از بین می‌رود.<sup>۱۵</sup>

به علاوه یکی از راه‌های نجات امت زیر سلطه حاکمان مستبد را در این می‌داند که آن ملت‌ها نسبت به «حقوق مشترکه نوعیه» خود با سلاطین بصیرت یافته و متوجه شوند نسبت آنان با حاکم در بهره‌وری از منابع عمومی و قانون شرع یکسان می‌باشد.<sup>۱۶</sup> نایینی معتقد است، اساس سلطنت استبدادی بر «عدم مشارکت فضلا از مساواتشان با سلطان در قوا و سایر نوعیات مملکت و اختصاص تمام آنها به شخص سلطان و موکول بودن تمام اجراءات به اراده او مبتنی»<sup>۱۷</sup> می‌باشد.

از این عبارت چنین به دست می‌آید که در حکومت ولایی، علاوه بر تساوی همه مردم در بهره‌وری از مواهب نوعی و اموال عمومی مملکت، فضلا و نخبگان جامعه باید به نمایندگی از ملت مانند سلطان در تصمیم‌گیریهای کلان جامعه شرکت داده شوند. اختصاص فضلا در بهره‌وری از تقسیم قدرت و پستهای اجتماعی بدین خاطر است، که سایر اقشار توان تصمیم‌گیری در مسایل کلان جامعه را ندارند. بنابراین؛ نایینی اساس حکومت ولایی را بر «مشارکت و مساواتشان با همدیگر و با شخص سلطان در جمیع نوعیات مملکت - از مالیه و غیرها - مبتنی»<sup>۱۸</sup> می‌داند و معتقد است، هر گاه مساوات در جامعه‌ای جریان داشته باشد؛ آن جامعه با سرعتی باورنکردنی به سوی ترقی و فلاح حرکت خواهد کرد. مشکل عقب‌افتادگی جوامع اسلامی در این است که پس از پیامبر (ص) و به قدرت رسیدن فرزندان عاص و استیلای معاویه، سیر قهقرایی آزادی و مساوات آغاز گردید. «مادامی که این دو اصل و فروع مترتبه - کما جعله الشارع - محفوظ و سلطنت اسلامی از نحوه ثانیه به نحوه اولی تحویل نیافته بود؛ سرعت سیر ترقی و نفوذ اسلام محیرالعقول عالم شد. پس از استیلای معاویه و بنی‌العاص و انقلاب و تبدیل تمامی اصول [آزادی و مساوات] و فروع مذکوره [مانند حق پرسشگری] و کیفیت سلطنت اسلامی به اضداد آنها، وضع دگرگون گردید.»<sup>۱۹</sup>

**ب) مبانی دینی برابری و مساوات در تنبیه الامه**  
میرزای نائینی (ره) پس از بیان شواهدی از آزادی در اسلام به هشت نمونه از مساوات در سیره نبوی و علوی اشاره فرموده که برخی از آنها به برابری حقوق



حاکم یا یکایک افراد، بعضی دیگر به تساوی حقوق نزدیکان والی یا مردم و دسته‌ای نیز به برابری حقوق افراد یا یکدیگر بازمی‌گردد. به علاوه برخی موارد به برابری حقوق مالی و بعضی دیگر به تساوی در اجرای احکام قضایی اسلام مرتبط می‌شود. که به ترتیب آنها را بررسی می‌کنیم.

### ۱- طلب رضایت از مسلمانان

#### برای بازگرداندن فدیة دخترش، زینب

یکی از موارد مورد نظر نایبینی در مورد تساوی حقوق مالی سلطان و مردم، ماجرای عودت فدیة ارسالی زینب - دختر رسول خدا(ص) - در جنگ بدر می‌باشد.<sup>۲۰</sup> ابوالعاص بن ربیع - خواهرزاده حضرت خدیجه(س) - قبل از ظهور اسلام و نزول وحی با زینب ازدواج نمود. وی پس از ظهور اسلام و هجرت پیامبر(ص) به مدینه همچنان بر کفر خود باقی ماند؛ همراه مشرکین مکه به جنگ مسلمانان آمد و در جنگ بدر اسیر گردید، از آن جا که نبی اکرم(ص) یکی از شروط آزادی اسرا را دادن فدیة (غرامت جنگی) قرار داده بود. زینب گردنبد حضرت خدیجه(س) را که هنگام ازدواج او با ابوالعاص به وی هدیه کرده بود؛ به عنوان فدیة برای پدرش فرستاد تا آن حضرت شوهرش را آزاد کند، حضرت پس از مشاهده گردنبد سخت گریست و خطاب به مسلمانان فرمود:

«ان رایتهم ان تطلقوا لها اسیرها، و تردوا علیها مالها، فافعلوا؛ اگر خواستید؛ اسیر زینب را آزاد کنید و گردنبدش را به او برگردانید، پس انجام دهید، من حرفی ندارم» حضرت با این جمله، هم تمایل خود را به بازگردانیدن گردنبد اعلان نمود و هم از یارانش طلب رضایت نمود، به دنبال این سخن مسلمانان به مقصود پیامبر(ص) پی بردند و گردنبد را همراه ابوالعاص برای زینب به مکه فرستادند.<sup>۲۱</sup> نایبینی معتقد است، این داستان نشان می‌دهد؛ رسول اکرم(ص) حق خود را نسبت به آن گردنبد مساوی مسلمانان دیگر می‌دانست، بنابراین؛ از آنان خواست تا حق خود را به آن حضرت بخشیده و گردنبد را به دخترش بازگردانند.

۲- اجرای احکام قضایی بر عمویش - عباس - و پسر عمویش - عقیل - همچون سایر اسیران دومین موردی که میرزای نایبینی به آن اشاره نموده است، برخورد یکسان رسول اکرم(ص) با اسیران جنگ بدر می‌باشد.<sup>۲۲</sup> در جریان جنگ بدر عباس - عموی پیامبر(ص) - و عقیل و نوفل دو تن از پسرعموهای آن حضرت به اجبار و اکراه قریش به نبرد با مسلمانان آمده و به دست سپاه اسلام اسیر شدند. پیامبر(ص) با بنی هاشم و بستگان نزدیک خود نیز مانند دیگر اسرا رفتار نموده و از آنها طلب غرامت کرد. عباس قبل از بدر مسلمان شده بود اما از ترس قریش، اسلام خود را مخفی می‌کرد. دست‌های او را نیز مانند دیگر اسیران با طناب بستند، وقتی به مدینه رسیدند، عباس از شدت درد اظهار ناراحتی می‌کرد، ناله وی خواب را از چشم پیامبر(ص) ربود اما حضرت(ص) حاضر نشد بین عموی خود و سایر اسیران تفاوتی قایل شود؛ تا اینکه

برخی از یاران پیامبر(ص) متوجه نگرانی و ناراحتی آن بزرگوار شده و علت را جویا شدند؛ حضرت فرمود: «سمعت انین العباس من وثاقه - ناله عباس را از درد طناب شنیدم» به دنبال این سخن، اصحاب بدون طلب اجازه از پیامبر(ص) از جا برخاسته و طناب را از دستان عباس بازکردند.<sup>۲۳</sup>

حضرت از عباس خواست فدیة خود و چهارتن دیگر از جمله عقیل و نوفل را بدهد و آزاد شود.

عباس گفت: «من مسلمان شده بودم، مرا به زور به جنگ آورده‌اند.» پیامبر(ص) عذر عمویش را نپذیرفته، فرمود: «خدا از اسلام تو باخبر است، اگر این ادعای شما راست باشد خداوند پاداشت را خواهد داد اما اکنون؛ ظاهر عملت چنین است که به جنگ ما آمده‌ای؛ الله اعلم باسلامک، ان یکون حقا فان یجزیک به فاما ظاهر امرک فقد کان علینا»<sup>۲۴</sup>

سرانجام جناب عباس به پیامبر(ص) پیشنهاد کرد؛ همان بیست اوقیه طلائی را که همراه خود آورده و به دست مسلمانان افتاده بود به عنوان فدیة بپذیرد اما نبی اکرم(ص) نپذیرفت و فرمود: «لا، ذالک شیء اعطانا الله منک، نه، آن چیزی است که خداوند از مال تو [به عنوان غنیمت] تصبیب ما کرده.»<sup>۲۵</sup>

عباس گفت: «من دیگر مالی ندارم» حضرت وی را به یاد اموالی انداخت که هنگام آمدن به جنگ به همسرش ام‌الفضل سپرده بود تا در صورت کشته شدن آن را بین فرزندانش تقسیم نماید. سرانجام عباس (صد اوقیه)<sup>۲۶</sup> طلا برای خود و هفتاد اوقیه برای دو برادرزاده‌اش پرداخت کرد<sup>۲۷</sup> و آزاد شد.

یادآوری این نکته ضروری است که پیامبر(ص) پرداخت فدیة برای عقیل و نوفل را به عنوان یک پیشنهاد به عباس ارایه نمود نه شرط لازم و تحمیلی.<sup>۲۸</sup>

این داستان، گواه روشنی بر اصرار نبی اکرم(ص) بر اجرای همسان احکام قضایی و جرایم مالی اسلام بین وابستگان خود و دیگر اقشار جامعه می‌باشد.

### ۳- تقاضای قصاص سواده از پیامبر(ص)

شاهد سوم نایبینی برای ضرورت مساوات به عنوان عامل اساسی پایداری جامعه اسلامی، ماجرای تقاضای قصاص سواده از پیامبر(ص) و آمادگی آن بزرگوار برای مجازات شدن توسط او می‌باشد.<sup>۲۹</sup>

اگرچه میان مورخان و علمای اسلامی در چگونگی و کیفیت وقوع این حادثه اختلاف نظر وجود دارد اما اصل ماجرا که اعلام آمادگی آن حضرت برای اجرای قصاص است؛ سخنی معتبر و مستند بوده و استناد به آن بجا و درست به نظر می‌رسد. ماجرا بدین قرار است که رسول اکرم(ص) در روزهای آخر عمر شریفش و در ایام بیماری بر منبر رفته و در نطقی به اصحاب خود فرمودند: «ای رجل منکم له مظلمه قبل محمد الاقام فلیقتص منه؛ هر مردی از شما که مظلمه‌ای بر گردن محمد دارد برخیزد قصاص کند» شخصی به نام سواده بن قیس از جا برخاست و گفت: «هنگامی که شما از طایف برمی‌گشتی؛ من به استقبال آمده بودم در حالی که شما بر شترت سوار

بوده و در دست شاخه دراز و نازکی قرار داشت؛ چوب را بلند کرده بودی تا به مرکب بزنی اما ناگاه به شکم من اصابت کرد.» پیامبر(ص) دستور داد بلال همان تازیانه - یا عصا - را از منزل حضرت فاطمه(س) آورد، سپس پیراهن خود را بالا زد تا سواده قصاص کند اما سواده به بوسیدن بدن مطهر پیامبر(ص) اکتفا نموده<sup>۳۰</sup> و آن حضرت را عفو کرد.

از سوی سواد بن عمرو و سواد بن غزیه نیز تقاضای قصاص نسبت به پیامبر(ص) صورت گرفته است که چگونگی وقوع آن با آنچه در مورد سواده نقل شده متفاوت می‌باشد.<sup>۳۱</sup>

سواد بن عمرو از عطر خاصی به نام خلوق که بیشتر مورد استعمال زنان بوده؛ استفاده می‌کرد. پیامبر(ص) دو سه بار با او برخورد کرد و او را از استعمال آن عطر نهی فرمود [استعمال عطر مزبور به ظاهر وسیله‌ای برای تحریک خانمها بوده] اما سواد سخن پیامبر(ص) را به گوش نمی‌گرفت تا اینکه روزی حضرت با شاخه خرمایی که در دستش بود به بدن او زد و شکم سواد خراش برداشت. وی به پیامبر(ص) گفت: «یا رسول الله اقصنی او اقدنی؛ اجازه بده قصاص کرده یا تلافی کنم» به دنبال این سخن، پیامبر(ص) لباس مبارکش را از روی شکم کنار زد و فرمود: «اقتص؛ قصاص کن»، سواد وقتی بدن مطهر پیامبر(ص) را دید؛ شاخه خرمایی را که برای قصاص به دست گرفته بود؛ بر زمین افکند و بدن آن حضرت را بوسه زد.<sup>۳۲</sup>

نظیر همین ماجرا در جنگ بدر رخ داد. پیامبر(ص) در آستانه شروع جنگ مشغول منظم کردن صفوف شده بود. در حالی که با پیکان تیری صفوف را مرتب می‌کرد به سواد بن غزیه که از صف جلو آمده بود؛ رسید، با نوک پیکان به شکم وی زده؛ فرمود: «سواد منظم بایست.» سواد گفت: «اوجعتنی و قد بعثک الله بالحق، فاقدنی؛ بذنم را به در آوردی خدا تو را به راستی فرستاده، اجازه بده تلافی کن»، پیامبر(ص) لباسش را کنار زده؛ فرمود: «استقص؛ تلافی کن» سواد بن غزیه با مشاهده این صحنه گردن خود را خم کرد و بدن پیامبر(ص) را بوسید.<sup>۳۳</sup>

مرحوم نایینی معتقد است، وقتی پیامبر اسلام(ص) به مردم اجازه می‌دهد تا برای استیفای کوچک‌ترین حق خویش از شخص آن حضرت؛ چنین آزادانه و در ملا عام و در شرایط مساوی وارد عمل شوند؛ معلوم می‌گردد که از منظر اسلام، شخص حاکم و افراد دیگر در برابر مجازات و احکام قضایی همسان و برابر هستند.

#### ۴- تساوی در اجرای حدود بین فرزندان

##### پیامبر(ص) و مردم

نایینی برای اثبات لزوم تساوی در اجرای حدود بین نزدیکان سلطان و افراد دیگر، به سخن نبی اکرم(ص) در فتح مکه تمسک می‌جوید. هنگام فتح مکه زنی از قبیله بنی مخزوم از خاندان‌های معروف قریش مرتکب دزدی شده بود؛ او را دستگیر کرده، نزد پیامبر(ص) آوردند. طبق موازین اسلام می‌بایست انگشتان دزد قطع شود، قریش تلاش سختی را آغاز کرد تا

پیامبر(ص) را وادار نماید از مجازات زن درگذرد. پس از مشورت و چاره‌جویی به این نتیجه رسیدند؛ اسامه بن زید را برای وساطت نزد آن حضرت بفرستند، زیرا پیامبر(ص) به اسامه علاقه خاصی داشت. وقتی اسامه تقاضای خود را مطرح کرد؛ به ناگاه رنگ رخسار آن حضرت دگرگون شده، فرمودند: «اتشفع فی حد من حدودالله؟... و انی و الذی نفسی بیده لو ان فاطمة بنت محمد سرقت لقطعتم یدها؛ آیا در [جلوگیری از] اجرای حدی از حدود الهی شفاعت می‌کنی... قسم به آنکه جانم در ید قدرت اوست اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند دستش را قطع خواهیم کرد.»<sup>۳۴</sup>

به نظر نایینی بیان این سخن در یک جمع عمومی نه تنها بیانگر اهتمام رسول خدا(ص) بر استحکام اصل مساوات در جامعه می‌باشد؛ بلکه معرف گسترش دامنه آزادی مردم در برابر سلطان نیز هست تا آن جا که اگر روزی فرزند سلطان به اموال مردم تعرض کند، مردم می‌توانند برای استیفای حق خویش تا قطع انگشتان دست او پیش روند.<sup>۳۵</sup>

#### ۵- توزیع مساوی بیت المال

##### در عصر حاکمیت امیر مومنان(ع)

مساله تقسیم مساوی بیت‌المال در حکومت علی بن ابیطالب(ع) از جمله مواردی است که میرزای نایینی بر آن تاکید می‌کند.<sup>۳۶</sup> تا سال پانزدهم هجری غنایم جنگها و عیادت فتوحات و به طور کلی اموال بیت‌المال در میان اصحاب به طور مساوی تقسیم می‌شد اما بعدها؛ عمر این روش را تغییر داد و بیت‌المال را براساس قومیت و سوابق اصحاب در یاری اسلام تقسیم نمود.<sup>۳۷</sup> مهاجران قریش را بر مهاجران غیرقریش و در نهایت مهاجران را بر انصار برتری بخشید. به علاوه اعراب را بر غیرعرب و اشراف را بر غلامان ترجیح داد.<sup>۳۸</sup> به شرکت‌کنندگان جنگ بدر سهمی افزون‌تر از سایر رزمندگان اختصاص داد.<sup>۳۹</sup> طبق دیوان عمر در میان بدری‌ها، مهاجران بدری سهمی بیش از انصار بدری داشتند.<sup>۴۰</sup> و زنان پیامبر(ص) از سهم ویژه ده هزار درهمی برخوردار بودند و در میان آنها عایشه دو هزار درهم بیش از زنان دیگر می‌گرفت.<sup>۴۱</sup> در زمان عثمان تبعیض در تقسیم بیت‌المال از مرزهای تعیین شده در دیوان عمر فراتر رفت به طوری که هر از چندگاه خلیفه مبالغه‌گفتی از بیت‌المال را به نزدیکانش<sup>۴۲</sup> می‌بخشید و می‌گفت: «من با این اموال صله رحم به جا می‌آورم.»<sup>۴۳</sup> سیصد هزار درهم از زکات قضاعه را به پسرعمویش - حارث بن حکم - بخشیده<sup>۴۴</sup> و خمس غنایم مصر را یک‌جا به مروان بن حکم یکی دیگر از پسرعموهایش هبه کرد.<sup>۴۵</sup> این شیوه بیست سال ادامه یافت و آنان که براساس تقسیم نابرابر سود بیشتری عایدشان می‌شد؛ برای خود زندگی مرفهی را ترتیب دادند اما در سال سی و پنج هجری عثمان به قتل رسید و خلافت به دست امیرمومنان(ع) افتاد. آن حضرت از نخستین روزهای خلافت به مبارزه با این شیوه پرداخت. دستور تقسیم مساوی بیت‌المال را بین تمام افراد جامعه، حتی خود و فرزندانش صادر فرمود و به عمار، عبیدالله بن

ابی رافع و ابا الهیثم بن الیهان دستور دادند که فی (غنایم، خراج و جزیه) را به طور مساوی بین مسلمانان تقسیم کنند، حضرت فرمودند: «اعدلوا فیه و لا تفضلوا احداً علی احد؛ در تقسیم آنها، مساوی برخورد کنید و هیچ‌کس را بر دیگری ترجیح ندهید.» آنها نیز قیمت مجموع را ارزیابی و بر تعداد مسلمانان تقسیم کرده و به هر نفر سه دینار دادند. طلحه و زبیر با استناد به سنت عمر در تقسیم بیت‌المال به این روش اعتراض کردند، حضرت از آنها پرسید: «فما کان رسول الله یعطیکما؟ رسول خدا به چه روشی به شما عطا می‌کردند؟» آنها چون سیره رسول خدا(ص) در تقسیم مساوی عطایا را می‌دانستند؛ سکوت کردند. حضرت از فرصت استفاده نمود و خود، پاسخ پرسش خویش چنین داد: «الیس کان رسول(ص) یقسم بالسویه بین المسلمین؛ مگر نه این است که رسول خدا(ص) بیت‌المال را به طور مساوی میان مسلمانان تقسیم می‌کرد؟» گفتند: «بلی» سپس فرمودند: «افسنه رسول الله(ص) اولی بالاتباع ام سنة عمر؟ پیروی از سنت رسول خدا(ص) شایسته‌تر است یا سنت عمر؟» گفتند: «سنت عمر.»

حضرت با استدلال‌های متقن خود موجب سکوت آنان گردید اما قانع نشدند؛ چون نمی‌خواستند قانع شوند.<sup>۴۶</sup> این موضوع، باعث مخالفت شدید بسیاری از یاران آن حضرت گردید. عبدالله بن عمر، پسر ابوبکر، سعد بن ابی وقاص و عده زیادی از مهاجران سهم افزون‌تری را مطالبه کردند.<sup>۴۷</sup> حتی نزدیکان آن بزرگوار افرادی چون عقیل<sup>۴۸</sup> و ام هانی<sup>۴۹</sup> برادر و خواهر ایشان نیز بدان اعتراض نمودند. بسیاری از اشراف و یاران آن بزرگوار از ایشان جدا شده و به سوی معاویه گریختند اما آن حضرت تسلیم نشده، می‌فرمود: «هر که رو به قبله ما بایستد، قربانی و ذبیحه ما را بخورد و گواهی دهد خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد بنده و فرستاده اوست؛ ما احکام قرآن را بر او جاری کرده، تقسیم‌های [حکومت] اسلامی را به او خواهیم داد؛ احدی بر دیگری فضیلتی ندارد مگر به تقوای الهی و اطاعت از او... اما در مورد فی (بیت‌المال) هیچ‌کس در بهره‌وری از آن بر دیگری اولوبیتی ندارد.»<sup>۵۰</sup>

کار به آن جا رسید که عده‌ای از یاران امیرمومنان(ع) پس از مشاهده این وضع نزد ایشان آمده، گفتند: «یا امیرالمومنین اعط هذه الاموال و فضل هولاء الاشراف من العرب و القریش علی الموالی و العجم و فضل» من یخاف خلافة علیک من الناس و فراره الی معاویه؛ ای امیرمومنان [قدری] از این اموال به مردم بده و اشراف عرب و قریش را بر غلامان و غیرعرب تفضیل ده و به کسانی که می‌ترسی با تو مخالفت کنند و به طرف معاویه فرار کنند سهم بیشتری عطا کن.» آنها می‌خواستند؛ آن حضرت به طور موقت تقسیم مساوی بیت‌المال را کنار نهاده و پس از سامان یافتن امور بار دیگر مانند گذشته عمل کند.<sup>۵۱</sup> اما علی(ع)، نه تنها با پیشنهاد آنها موافقت نکرد بلکه پاسخ محکمی نیز به آنها داد؛ حضرت فرمود: «اتامرونی ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه، و الله لا اطور به ما سمر



سمیر و ما ام نجم فی السماء نجما! لو كان المال لی لسویت بینهم فکیف و انما المال مال الله؛ آیا به من دستور می‌دهید پیروزی را با ظلم بر کسانی که به ولایت و حکومت بر آنها برگزیده شده‌ام به دست آورم؟ و الله تا عمرم باقی است و شب و روز برقرار می‌باشد و ستارگان آسمان بی‌درپی طلوع و غروب می‌کنند، چنین نخواهم کرد! اگر آن مال از آن من هم بود؛ در میانشان به صورت مساوی تقسیم می‌کردم؛ چه رسد به اینکه آن مال، مال خداست.»<sup>۵۲</sup>

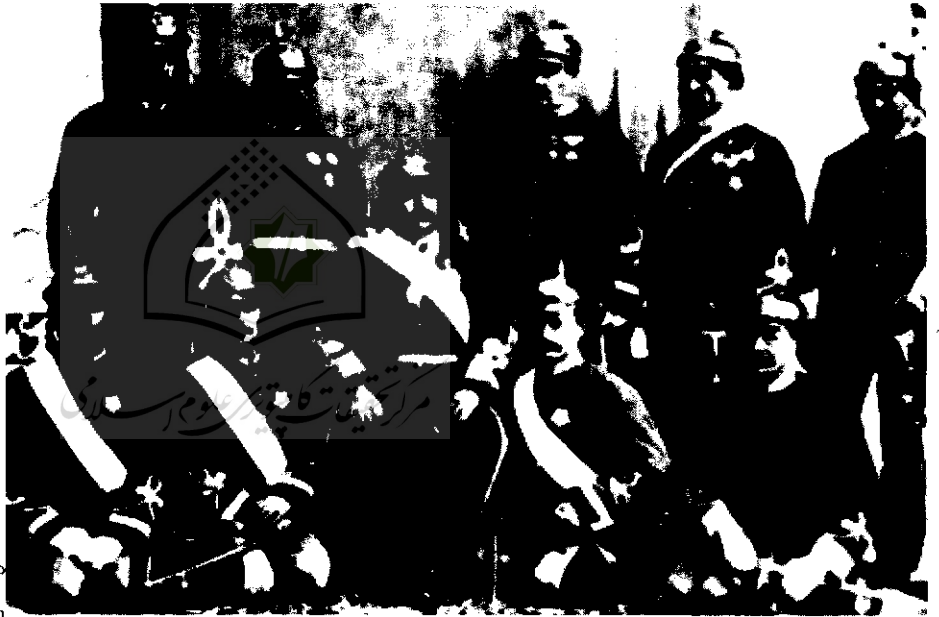
این جملات، اهمیت عدالت اقتصادی و مساوات حقوق را در حکومت اسلامی نمایان می‌سازد. حضرت می‌دانست؛ حکومتی که بر پایه ظلم به زیردستان و چپاول بالادستان استوار گردد و سلطان و اشراف پیرامونش، در دست‌یازی و تجاوز به حریم بیت‌المال آزاد باشند؛ نه تنها موجب نارضایتی و یاس توده مظلوم و مستضعف شده و حمایت مردمی آن از بین می‌رود

سه‌میه حضرت از بیت‌المال مانند دیگر مردم بود و هرگز بیش از دیگران از آن برداشت نمی‌کرد. وقتی طلحه و زبیر به تقسیم مساوی حضرت اعتراض کردند؛ خطاب به آنها فرمود: «هل استأثرت من هذا المال لنفسی بشیء؟ آیا من از این مال چیزی بیش از دیگران برای خود گرفته‌ام» گفتند: «نه (معاذالله) پناه می‌بریم به خدا.»<sup>۵۳</sup>

یکی از یاران حضرت، از آن بزرگوار خواسته بود؛ قدری از بیت‌المال را به معترضان و سست عنصران بدهد تا به طمع بخشش‌های معاویه و ناراحتی از عدالت اقتصادی امیرمومنان به معاویه نپیوندند و انگیزه بیشتری در یاری حضرت پیدا کنند. حضرت در پاسخ فرمود: «فانا لا یسعنا ان نوتی امرء من الفیء اکثر من حقه و قد قال الله و قوله الحق: (کم من فئۃ قليلة غلبت فئۃ کثیرة باذن الله و الله مع الصابرين)، ما نمی‌توانیم از بیت‌المال بیش از حق کسی به وی

طلب دنیا.»<sup>۵۴</sup>

امیرمومنان در زمان حاکمیت خویش، تلاش فراوانی نموده برای اصلاح روش نابرابر تقسیم بیت‌المال در نخستین نطق‌های آغاز خلافت، تمام زمین‌هایی را که عثمان به ناحق در اختیار نزدیکان خود گذاشته بود؛ مال خدا خواند و دستور بازگرداندن آنها را به بیت‌المال صادر کرد. متن حکم حضرت کم‌وبیش باین مضمون اما با الفاظی متفاوت در منابع تاریخی آمده است که یکی از آنها بدین قرار می‌باشد: «الا و ان کل قطیعة اقطعها عثمان من مال الله مردود علی بیت‌المال المسلمین، فان الحق قدیم لا بیطه شیء، ولو وجدته تفرق فی البلدان لرددته فان فی الحق سعة و من ضاق عنه الحق فالجور عنه اضیق؛ آگاه باشید! هر قطعه زمینی که عثمان از مال خدا به کسی هدیه کرده، به بیت‌المال مسلمانان بازگردانده خواهد شد. چیزی نمی‌تواند حکم حقی [را که سالیان متمادی اجرا نشده]، به حکم باطل تبدیل کند. اگر آن مال در شهرها پخش شده باشد، آن را [به خزانه بیت‌المال] بازمی‌گردانم؛ زیرا احقاق حق، موجب گشایش می‌شود و هر کس تحمل اجرای حق را نداشته باشد، تحمل ظلم برایش دشوارتر خواهد بود.»<sup>۵۷</sup>



ظل عثمان

در همین زمینه، جمله دیگری از حضرت علی(ع) نقل گردیده که بیانگر اهتمام فزاینده آن بزرگوار در برقراری عدالت و مساوات اسلامی در جامعه است: «و الله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء لرددته فان فی العدل سعة و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق؛ قسم به خدا؛ اگر آن اموال را کابین زنانش کرده و یا با آن کنیزانی خریده باشند، آن را بازپس خواهم گرفت؛ زیرا عدالت مایه گشایش است و آنکه عدالت برایش گران آید، تحمل ظلم برای او گران‌تر خواهد بود.»<sup>۵۸</sup>

با اعلان این سیاست، بسیاری از سران بنی‌امیه که از قتل عثمان متضرر شده بودند؛ به تب و تاب افتادند و از حضرت خواستند؛ اموالشان را مصادره نکند اما پافشاری و برخورد تند حضرت، آنان را ناامید ساخت. از این‌رو، برخی از قلمرو حضرت گریخته و به معاویه پیوستند؛ عده‌ای نیز در قلمرو حاکمیت آن بزرگوار باقی ماندند و به کارشکنی و فتنه‌گری پرداختند. در روزهای نخست خلافت حضرت، سه تن از سران بنی‌امیه، به نامهای مروان بن حکم، سعید بن عاص و ولید بن عقبه بن ابی معیط که در زمان حکومت عثمان صاحب مناصب حکومتی بوده و دستشان به غارت بیت‌المال آلوده شده بود؛ نزد علی(ع) آمده و بیعت خود را منوط به انصراف حضرت از مصادره اموالشان نمودند. آن بزرگوار در پاسخ فرمود: «اما در مورد مصادره نکردن اندوخته‌هایتان، من مجاز نیستم؛ حق خداوند متعال را باز نستانم. درباره بخشیدن آنچه به دستتان افتاده نیز اجرای عدالت در مورد چیزی که مال خدا و مسلمانان است، موجب گشایش و راحتی شما خواهد شد.»<sup>۵۹</sup>

از این سخن، می‌توان مبنای مساوات در تقسیم بیت‌المال را دریافت؛ زیرا حضرت بیت‌المال را متعلق به خدا می‌داند که هیچ‌یک از مسلمانان در تصاحب آن

بلکه غضب الهی و انقطاع تنعمات آسمانی را نیز در پی خواهد داشت. تبعیض، مایه اختلاف و دشمنی طبقات مستضعف نسبت به طبقات مرفه می‌شود، پیوندهای واقعی و وحدت راستین جامعه را به دشمنی و عداوت افراد ملت نسبت به یکدیگر مبدل می‌کند و سرانجام به فروپاشی اجتماعی منتهی می‌گردد.

از این‌رو، هنگام بازگشت از بصره وارد میدان رحبه کوفه - میدان مقابل دارالاماره - شد و برای جلوگیری از انتظارات بیجا در تقسیم بیت‌المال خطاب به کوفیان فرمود: «الا ان فضلکم فیما بینکم و بین الله فاما فی الاحکام و القسمة فانتم اسوة غیرکم ممن اجابکم و دخل فیما دخلتم فیه؛ برتری و فضیلت‌تان بین شما و خداوند است اما نسبت شما در مقابل احکام و تقسیم [بیت‌المال] با هر کسی که دعوت شما را اجابت نموده و در آن چیزی را که شما داخل آن شده‌اید؛ [اسلام] داخل شده؛ مساوی می‌باشد.»<sup>۶۰</sup>

پیردازیم، همانا خداوند فرموده و کلامش حق است (چه بسا گروه کمی که به اذن الهی بر گروهی بزرگ پیروز شوند و خدا با صابران است)<sup>۶۱</sup>

پاسخ منفی حضرت به این یار نامدار، نشانه اهمیت مساوات در حکومت اسلامی از منظر علی بن ابیطالب(ع) است. حضرت تا آخرین لحظه، حاضر نشد؛ حاکمیت خویش را قربانی عدالت اقتصادی و مبارزه با ظلم و نابرابری در بهره‌وری از اموال عمومی نماید. حتی دشمنان آن حضرت بعد از شهادت آن بزرگوار گفته‌اند که دلیل اساسی جدایی مردم از علی سخت‌گیری‌های او در امور مالی بوده است. پسر عروه بن زبیر از خاندان زبیر و از دشمنان امیرمومنان(ع) می‌گوید: «وقتی نام علی نزد پدرم برده می‌شد؛ به (علی) دشنام می‌داد اما یک‌بار به من گفت: «یا بنی و الله ما احجم الناس عنه الا ظلمنا لدنیا؛ پسر! به خدا قسم مردم از علی روی برگردانده‌اند مگر به خاطر

بر دیگری برتری ندارند.

حرارتی که انسانی به بازیچه، آن را گذاخته؛ می‌نالی اما مرا به آتشی می‌خوانی که خدای جبار با خشم خود آن را گذاخته است!!...»

عقیل در این زمان، فردی نابینا و فقیر بود؛ به طوری که توانایی رسیدگی ظاهری به فرزندانش را هم نداشت و این امر چیزی نبود که بر امیرمومنان پوشیده باشد. حضرت با علم به وضع ناهنجار و نابسامان بردارش، وقتی پای زیاده‌خواهی از بیت‌المال و تبعیض در استفاده از اموال عمومی به میان آمد؛ این چنین با وی رفتار نمود. این عمل حضرت، نهایت پافشاری امیرمومنان را در برقراری عدالت اقتصادی نمایان ساخت و خبر آن به مناطق دوردستی چون شام رسید.

وقتی عقیل در شام نزد معاویه رفت؛ معاویه از او خواست؛ قصه آهن گذاخته را برایش توضیح دهد.

عقیل ماجرا را چنین شرح داد: «تهیدست شده و در مخمضه شدیدی گرفتار بودم؛ از او طلب [کمک] کردم؛ نم پس نداد، این بار بچه‌هایم را جمع کرده نزدش رفتم؛ در حالی که گرفتاری و فلاکت از سر و وضع آنها پیدا بود؛ [علی] گفت: شب نزدم بیا تا به تو چیزی بدهم، شب با یکی از بچه‌هایم که مرا راهنمایی می‌کرد؛

نزدش رفتم؛ [علی] به فرزندم گفت دور شود، سپس به من گفت آیا نزدیک‌تر نمی‌آیی، من که حرص و [طمع] سر تا پایم را گرفته بود و گمان می‌کردم کیسه‌ای در کار است، خود را به سوی او متمایل کردم و دستم را روی آهن گذاختم؛ که آتش آن ملتهب شده بود؛ قرار دادم، بلافاصله آن را به زمین انداختم و مانند گاوی که زیردست قصاب قرار گرفته، نعره کشیدم. [علی] به من گفت این آهن از آتش دنیا گذاخته شده، پس اگر فردا

من و تو با زنجیرهای جهنم برده شویم؛ چه خواهیم کرد! سپس این آیه را خواند (اذ اغلال من اعناقهم و السلاسل یسحبون؛ آن هنگام که غل و زنجیرها بر گردن آنها قرار گرفته و آنها را می‌کشند) سپس فرمود: «لیس لك عندی فوق حنك الذی فرضه الله لك الا ما ترى فانصرف الی اهلك - برای تو بیش از حقی که خدا برایت قرار داده، نزد من وجود ندارد؛ مگر آنچه که می‌بینی، نزد خانواده‌ات برگردد.»<sup>۶۴</sup>

**۷- هفتمین شاهد**  
درباره استفاده غیرمجاز یکی از نزدیکان امیرمومنان (ع) از غسل بیت‌المال و عقاب شدید آن حضرت نسبت به ایشان می‌باشد. اما از آن جا که این ماجرا اعتبار لازم را نداشته و جز یک منبع هم ندارد و ۶۴ متن داستان با اعتقادات مسلم شیعه منافات دارد؛ نقل آن بی‌فایده به نظر می‌رسد.

**۸- علی (ع) و منع دختر خویش از عاریه گرفتن گردنبد از بیت‌المال**  
آخرین مستندی که محقق نایینی در خصوص بسط عدالت و مساوات در حکومت اسلامی مطرح می‌کند؛ جریان عاریه گرفتن گردنبدی از بیت‌المال توسط یکی از دختران آن حضرت می‌باشد. علی بن ابی‌رافع گوید: «من خزانه‌دار علی بن ابیطالب و کاتب او بودم، در بیت‌المال او گردنبد مرواریدی وجود داشت که غنیمت جنگ بصره بود. دختر علی [کسی] را نزد من فرستاد و

امیرمومنان می‌دانستند؛ این افراد زیاده‌خواه عناصر شروری هستند که عمری را با مال حرام سپری کرده‌اند و به آسانی به مصادره اموال خود راضی نمی‌شوند و بعید نیست؛ مشکلاتی برای حکومت حضرت به وجود آورند اما آن بزرگوار هرگز حاضر نشد؛ دست از مصادره اموال به تاراج رفته مسلمانان بردارد و اصل برابری در تقسیم بیت‌المال را نادیده بگیرد. ایشان در پایان سخنان خویش خطاب به آنان فرمودند: «اگر [ناراحتید] به منزلگاه اصلی‌تان، [نزد معاویه] برگردید.»<sup>۶۵</sup>

امیرمومنان معتقد بودند؛ در پرتو مساوات و عدالت اقتصادی نه تنها اقشار ضعیف و محروم جامعه بلکه اقشار متمول و ثروتمند اجتماع نیز از آسیب و رفاه ویژه‌ای برخوردار خواهند شد که هرگز در سایه خطاکاری‌های اقتصادی به آن دست نخواهند یافت. و این، همان مقصود نایینی است که مساوات به معنای اجرای یکسان قوانین بوده و تقسیم عادلانه بیت‌المال، مایه رشد، تعالی و سعادت کل جامعه می‌شود.

### ع- داغ کردن عقیل به خاطر زیاده‌طلبی از بیت‌المال

ششمین شاهد نایینی داستان آهن گذاخته در دوران حاکمیت امیرمومنان (ع) می‌باشد. از منظر نایینی این داستان گواه محکمی بر اجرای مساوات در حکومت امیرمومنان، بین نزدیکان حاکم و سایر مسلمانان است. روزی عقیل - برادر علی بن ابیطالب (ع) - در عصر حاکمیت آن حضرت، در اثر فقر نزد برادر آمد و تقاضای مقداری گندم از بیت‌المال کرد، حضرت به شدت برافروخت؛ نه تنها چیزی به او نداد بلکه آهن گذاخته‌ای را نزدیکش برد تا وی دریابد؛ فردای قیامت برادرش را به چنین آتشی مبتلا خواهد کرد. امیرمومنان خود، ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

«و الله لد رایت عقیلا و قد املق حتی استماحنی و من برکم صاعا، و رایت صبیانه شعث الشعور، غیرالاولان، من فقرهم، کانما سودت وجوههم بالعظم و عاودنی موکدا، و کرر علی القول مرددا، فاصفیت له حدیة ثم ادیتها من جسمه ليعتبر بها، فضع ضجیح ذی دنف من المها و کاد ان یحترق من میسمها، فقلت له:

ثکلتک الثواکل یا عقیل! اتنن من حدیة احماها انسانها للعبه و تجرنی الی نار سجرها جبارها...<sup>۶۶</sup> به خدا قسم؛ برادرم - عقیل - را دیدم که به شدت تهیدست شده و از من خواست تا یک من از گندم‌های شما را به او ببخشم؛ کودکانش را دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده و رنگشان تیره شده بود؛ گویا با نیل رنگ شده بودند، پی‌درپی مرا ملاقات نموده و درخواست خود را تکرار می‌کرد. چون به گفته‌های او گوش دادم؛ پنداشت؛ دین خود را به او واگذار خواهم کرد و به دلخواه او رفتار کرده و از راه و رسم عادلانه خویش دست برمی‌دارم. روزی آهنی را در آتش، گذاختم و به جسمش نزدیک نمودم تا عبرت بگیرد؛ [ناگاه] همچون بیماری مشرف به مرگ فریاد کشید؛ نزدیک بود از حرارت آن بسوزد، به او گفتم ای عقیل! گریه‌کنندگان بر تو بگیرند؛ از

**مرحوم نایینی یکی از مشخصه‌های اساسی حکومت استبدادی را عدم رعایت برابری می‌داند و معتقد است، حاکم در حکومت‌های استبدادی خود را مالک زمین و مردم می‌بیند؛ حال آنکه در حکومت ولایی، حاکم نه تنها خود را صاحب اموال ملت و مملکت نمی‌پندارد؛ بلکه حقوق خود و دیگر افراد جامعه را یکسان می‌بیند**

**نایینی (ره) به دنبال تساوی حقوق سلطان و ملت، مساله حق پرسشگری مردم را مطرح می‌کند و می‌فرماید: «تمام افراد اهل مملکت به اقتضای مشارکت و مساواتشان در قوا و حقوق بر مواخذ، سوال و اعتراض؛ قادر و ایمن و در اظهار اعتراض خود آزاد و طوق مسخریت و مقهوریت در تحت ارادات شخصیه سلطان و سایر متصدیان را در گردن نخواهند داشت.»**



پیغام داد؛ شنیده‌ام؛ در بیت‌المال امیرمومنان، گردنبندی است که در اختیار تو می‌باشد. دوست دارم؛ آن را به من عاریه بدهی تا در ایام عید قربان، خود را با آن بیارایم. به او پیغام دادم: ای دختر امیرمومنان! [منظور شما] عاریه مضمونه [عاریه‌ای که باید برگردد] است؟ گفت: بلی؛ عاریه‌ای ضمانت شده که پس از سه روز، برمی‌گردد. پس آن را به وی دادم. امیرمومنان آن را بر گردن او دید و پرسید: «من این صار الیک هذاالعقد؟ - از کجا این گردنبنده دست تو رسیده؟» گفت: از علی بن ابی‌رافع - خزانه‌دار بیت‌المال امیرمومنان - عاریه گرفتم تا در ایام عید، به عنوان زینت از آن استفاده کنم و سپس آن را بازگردانم. امیرمومنان به دنبال من فرستاد، نزدش رفتم. به من فرمود: «اتخون المسلمین یابن ابی‌رافع! آیا به مسلمانان خیانت می‌کنی ای پسر ابی‌رافع؟»

گفتم: به خداوند پناه می‌برم از اینکه به مسلمانان، خیانت ورزم.

فرمود: «کیف اعرت بنت امیرالمومنین العقد الذی فی بیت مال المسلمین بغیر اذنی و رضاهم؛ چگونه گردنبندی را که از بیت‌المال مسلمانان بوده بدون اذن من و رضایت [مسلمانان] به دختر امیرمومنان عاریه داده‌ای؟»

گفتم: یا امیرمومنان! او دختر شماست؛ از من درخواست کرد آن را به او عاریه بدهم تا با آن خود را زینت کند، من هم به او عاریه داده‌ام؛ عاریه ضمانت‌شده‌ای که باید برگردد. سپس آن را در اموال خود ضمانت کرده‌ام و بر گردن من آمده که آن را به طور سالم به جایش برگردانم!

فرمودند: «فرده من یومک، و ایاک ان تعود لمثل هذا فتالک عقوبتی! ثم قال: اولی لابنتی لو کانت اخذت العقد علی غیر عاریه مضمونه مردوده لکانت لذا اول هاشمیة قطعت یدها فی سرقة؛ همین امروز آن را بازگردان، مبادا چنین کاری از تو تکرار شود تا گرفتار عقوبت من گردی! سپس فرمود: سوگند می‌خورم اگر دخترم، آن گردنبنده را بدون عاریه مضمونه گرفته بود، نخستین زن هاشمی بود که دستش به عنوان سرقت، پریده می‌شد.»

سخن [علی(ع)] به دخترش رسید، به [پدرش] گفت: من دختر و پاره تن شما هستم، پس چه کسی برای پوشیدن آن از من سزاوارتر است!

حضرت در جواب دختر فرمود: «یا بنت علی بن ابی‌طالب! لا تذهبن بنفسک عن الحق، اکل نساء المهاجرین تتزین فی هذاالعید بمثل هذا؟! ای دختر علی! این ابی‌طالب! از حق کناره‌گیری مکن، آیا همه زنان مهاجران، در این عید، با چنین گردنبندی خود را می‌آرایند؟»

پسر ابو رافع می‌گوید: [گردنبنده] را از [دختر امام(ع)] گرفته و به جای نخست بازگرداندم. ۶۵

این داستان حکایت از آن دارد که در حکومت حضرت امیر، نه تنها نسبت خود و خویشاوندانش با دیگر مسلمانان در تملک بیت‌المال یکسان بوده بلکه حتی عاریه گرفتن فرزندان از بیت‌المال نیز مشروط به

امکان عاریه گرفتن باقی مردم بوده است.

**ج ماهیت و ممیزات مفهوم «مساوات» در رساله سیاسی نائینی(ره)**

مقصود نائینی درخصوص این واژه، از بین بردن اختلافات و تفاوت‌های موجود در قوانین اسلام بین اصناف مختلف جامعه اعم از مسلمان، کافر، زن و مرد نبوده، ایشان اختلاف موجود در متن قوانین را نسبت به مکلفین مختلف امری بدیهی دانسته و معتقد است، این اختلاف لازمه هر قانونی است، اعم از قانون شرع و یا قانون غیرشرعی، بنابراین می‌گوید: «تسویه فیما بین اصناف مختلفه الاحکام و رفع امتیازشان از همدیگر با ضرورت تمام شرایع و ادیان و حکم عقل مستقل مخالف و موجب ابطال قوانین سیاسیه جمیع امم و هدم اساس نظام عالم است.» ۶۶

به علاوه نائینی به عنوان یک فقیه نامدار شیعه هرگز درصدد نفی تفاوت‌های موجود در احکام فقه بین مکلفان مختلف نبوده است و نه تنها بدان اعتقادی ندارند بلکه مروج آنها نیز می‌باشد. تمام تلاش نائینی بر این است، آن دسته از قوانینی که نسبت به اصناف و گروه‌های مختلف جامعه به طور متفاوتی وضع گردیده؛ به صورت یکسان جاری و ساری گردد؛ یعنی این طور نباشد که وقتی کافری مرتکب جنایتی گردید؛ مجازات شود اما اگر یک مسلمان مرتکب جنایتی شد؛ معاف گردد. تمام سخن او این است که اصناف و گروه‌هایی که احکام دینی جداگانه‌ای دارند؛ در مقام اجرای قوانین، سهم هر یک مساوی است. اگرچه دیده کافر با مسلمان فرق دارد اما وقتی به کافری جفا شد؛ باید دیده مخصوص آن، به وی پرداخت شود. همانگونه که یک فقیر در صورت ارتکاب خیانت به دادگاه احضار می‌شود؛ پادشاه نیز در صورت ارتکاب جرم باید به دادگاه احضار گردد. به عقیده ایشان «جهات شخصیه و اضافات خاصه راسا غیر ملحوظ و اختیار وضع و رفع و اغماض و عفو از هر کس مسلوب است» کسی حق ندارد با رشوه، زور و یا تهدید از جریان یکنواخت و مساوی احکام قضایی بر خود و نزدیکان خویش ممانعت ورزد. در حکومتی که براساس مساوات شکل گرفته «ابواب تخلف و رشوه‌گیری و دل‌پخواهانه حکمرانی [کردن] به کلی مسدود می‌باشد.» ۶۷

از منظر نائینی عناوین موجود در قانون به دو دسته کلی قابل تقسیم می‌شوند. برخی عناوین، به طور یکسان بر همگان صدق کرده و بین عموم مردم مشترک می‌باشند و بعضی دیگر، مخصوص صنفی خاص بوده و بر گروه ویژه‌ای صدق می‌کند، عناوین دسته اول باید بر همه افراد ملت، یکسان جاری گردد اما عناوین دسته دوم تنها باید بین صنف خاص خود به طور مساوی جریان یابد. بنابراین مقصود از مساوات این نیست که همه قوانین در همه موارد بر عموم مردم به صورتی یکسان ساری گردد؛ بلکه در مواردی چون «امنیت بر نفس و عرض و مال و مسکن و عدم تعرض بدون سبب و تجسس نکردن از خفایا و حبس و نفی [تبعید] نکردن بی‌موجب و ممانعت نداشتن از اجتماعات مشروع و نحو ذالک از آنچه بین‌العموم مشترک

[می‌باشد] و به فرقه خاصی اختصاص ندارد.» ۶۸

مساوات به این است که بر همگان به طور یکسان اعمال شود اما در موارد خاص و عناوین مخصوص گروه ویژه چون «قاتل، سارق، زانی، شارب‌الخمر، راشی، مرتشی، جائر در حکم، مغتصب مقام، غاصب اوقاف عامه و خاصه و اموال ایتم و غیرایتم، مفسد، مرتد و اشباه ذالک» مساوات چنان است که «حکم شرعی صادر از حاکم شرع نافذ الحکومه» بر تمام مصادیق این عناوین به طور یکسان و بدون استثنا جاری شود. مرحوم نائینی برای اینکه به خواننده بفهماند؛ مقصودش از مساوات، نفی اختلافات موجود در متن قانون شرع نسبت به مسلمانان و سایر اقلیت‌های مذهبی نبوده و تنها ناظر به اجرای یکسان احکام متفاوت بر مصادیقشان می‌باشد؛ تصریح می‌فرماید: «احکام مخصوص مسلمین یا اهل ذمه بدون تفاوت بین اشخاص هر یک از فریقین اجرا یابد؛ الی غیر ذالک من العناوین المختلفه» ۶۹

سپس می‌فرماید: «این است حقیقت مساوات و معنی تسویه اساس عدالت و روح تمام قوانین سیاسیه عبارت از این مساوات می‌باشد» این عبارت، حکایت از آن دارد که نائینی برابری حقوق جزایی و ارثی مسلمان و کافر و زن و مرد را مساوات حقیقی و عادلانه ندانسته؛ بلکه آن را نوعی تبعیض و ظلم به نوع بشر می‌پندارد. با توجه به شواهد نقل شده از سیره نبوی و روش حکومتی امیرمومنان و براساس سایر آموزه‌های دینی، مساوات موردنظر نائینی از ضروریات دین محسوب می‌شود و «قیام ضرورت دین اسلام بر عدم تخطی از آن بدیهیات است.» ۷۰

مرحوم نائینی معتقد است، بین مصادیق عناوین خاصه، هیچ‌گونه امتیازی روا نمی‌باشد «مثلا مدعی علیه وضعی باشد یا شریف، جاهل باشد یا عالم، کافر باشد یا مسلم به محکمه احضار» ۷۱

و مورد بازخواست قرار می‌گیرد. میرزای نائینی با انتقال حوزه مساوات مورد نظر خود از متن قوانین موضوعه اسلام به مقام اجرای آن قوانین، باب تنافی مساوات با تمایزهای موجود در احکام شریعت را سد نموده و معتقد است، اظهارنظر در مورد اختلافات موجود در متن قوانین شرع درخصوص قصاص، حدود، دیات و ارث بین مسلمان و کافر، زن و مرد و یا مرتد فطری و ملی از حیثه اختیارات مجلس و دولت خارج بوده و بر عهده مجتهد نافذالحکومه می‌باشد و کار قوه اجراییه و حکومت، جز اجرا و انفاذ احکام صادره از مجتهد نمی‌باشد. ۷۲

به دیگر سخن، با توجه به اصل مساوات، قوه مجریه ملزم می‌شود؛ در اجرای احکام مخصوص هر صنف بین پادشاه و گدا و شریف و وضع تبعیض قایل نشود.

شخص مرحوم نائینی، مساوات را چنین تعریف می‌کند: «مساوات جز آنکه احکام مرتبه بر هر یک از آن عناوین عامه یا خاصه نسبت به اشخاص موضوعات آنها بالسویه مجری گردد و ارادات شهوانیه بر آنها حاکمیت نداشته باشد؛ نخواهد بود» ۷۳

و یا در جای دیگر می‌نویسد: «حقیقت آن در شریعت مطهره عبارت از آن

است که: هر حکمی که بر هر موضوع و عنوانی به طور قانونیت و بر وجه کلیت مرتب شده باشد؛ در مرحله اجرا نسبت به مصادیق و افرادش بالنسبه و بدون تفاوت مجری شود.»<sup>۷۴</sup>

بر اساس این تعریف، ایشان ثمره مساوات مورد نظر خود را «عدم امتیاز وضع از شریف و قوی از ضعیف و احیای ملت و سیره مقدسه نبوت ختمیه (صلوات الله علیها) و سلب حاکمیت ارادات و اختیارات جائزانه طاغوتیه در اجرا یا الغای دستورات مذکوره و استحکام اساس مسوولیت از تجاوزات»<sup>۷۵</sup> برمی شمرد. از شواهد هشت گانه‌ای که نایینی از سیره پیامبر (ص) و امیرمومنان در مورد مساوات ارایه نموده؛ نمونه‌های نخستین، پنجم، ششم، هفتم و هشتم ۷۶ به تساوی حقوق مالی حاکم و نزدیکانش یا ملت و افراد عادی با یکدیگر بازمی‌گردد اما دیگر موارد به برابری شخص حاکم و اطرافیان با مردم و تساوی آنها در برابر احکام قضایی می‌پردازد.<sup>۷۷</sup>

نایینی مشارکت و تساوی فضایی جامعه با سلطان را در تصمیم‌گیری و اداره امور سومین مصداق ضروری مساوات برای رشد و تعالی جامعه می‌داند، وی برای پیشگیری از خودکامگی سلاطین قاجار معتقد است، سلاطین در عصر غیبت کبری همچون عصر حاکمیت نبی اکرم (ص) و امیرمومنان (ع) باید در اموری که خلاف شرع مقدس نیستند، از فضایی جامعه نظرخواهی نموده و آنها را در تصمیم‌گیری‌های جامعه سهیم نمایند.

تذکر دو نکته ضروری به نظر می‌رسد:

۱- نایینی در دو مورد به جای تساوی سلطان با مردم، تساوی سلطان با فضلا را به کار برده است<sup>۷۸</sup> و به ظاهر بدین خاطر می‌باشد که در برخی امور همچون اظهار نظر و رای در مسایل مختلف کشور، تساوی مردم با سلطان به معنای اظهار نظر همه مردم ممکن نمی‌باشد و به ناچار باید فضایی برگزیده ملت در یک مجلس مشورتی به نمایندگی از مردم آرای خود را ارایه نمایند. بدین ترتیب مساوات به معنای مشارکت در ملت در اداره امور کشور محقق می‌گردد.

۲- در موارد متعددی در تنبیه‌الامه، مشارکت و مساوات به عنوان دو واژه مترادف استفاده شده است؛<sup>۷۹</sup> در حالی که این دو مفهوم به طور کامل بر یکدیگر منطبق نمی‌باشند اما از آنچه گذشت؛ می‌توان استنباط کرد که برخی مصادیق مورد نظر نایینی مانند برابری در اظهار نظر و اداره امور کشور، درحقیقت مصداق مشارکت افراد ملت در تصمیم‌گیری و اداره امور اجرایی مملکت می‌باشد. در این صورت استعمال واژه مشارکت به عنوان مصداقی از مصادیق مساوات جایز است.

پی‌نوشت‌ها:

۱- متن قانون مذکور بدین شرح است «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود». ر.ک: قانون اساسی و متمم آن، تهران، چاپ آقبال، ۱۳۲۵ ش، ص ۲۲ و رحیمی، مصطفی، قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ج ۳، ص ۲۲۴.

۲- ر.ک: ابوالحسنی (منذر)، علی، دیده‌بان بیدار، تهران، عبرت،

۱۳۷۹ ش، ص ۱۳۶.

۳- ر.ک: حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت ایران و نقش علمای مقیم نجف، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰ ش، ص ۳۱۸.

۴- گزارش ایران، ص ۱۸۸ و ۱۸۹ نقل از ابوالحسنی، همان کتاب، ص ۱۳۰.

۵- ر.ک: نائینی، محمدحسین، تنبیه‌الامه و تنزیه المله، با توضیحات سیدمحمد طالقانی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ج ۹، ۱۳۷۸ ش، ص ۱۰۰.

۶- همان، ص ۲۶ و ۲۵.

۷- همان، ص ۲۶.

۸- همان.

۹- همان، ص ۳۱.

۱۰- همان.

۱۱- همان، ص ۳۲.

۱۲- همان، ص ۳۴.

۱۳- همان.

۱۴- همان، ص ۳۵.

۱۵- همان.

۱۶- ر.ک: همان، ص ۳۲.

۱۷- همان، ص ۳۹.

۱۸- همان.

۱۹- همان، ص ۴۰.

۲۰- ر.ک: همان، صص ۵۱ و ۵۲.

۲۱- ابن هشام، السیره النبویه تحقیق مصطفی سقا و ابراهیم ایاری و عبدالحقیق شلی، چهارجلدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۱، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۲۶۳ و ۲۶۴ و واقدی، محمد، کتاب المغازی، تحقیق مارسدن جونز، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۵ ق، ج ۱، ص ۱۳۰، با کمی تغییر لفظی.

۲۲- ر.ک: نائینی، همان کتاب، ص ۵۳.

۲۳- ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بی‌جا، دارالکتب العربیه، ج ۲، ۱۳۸۶ ق، ج ۱۴، ص ۱۸۲ و ر.ک: طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ق، ج ۲، ص ۴۰ با کمی تغییر در الفاظ.

۲۴- طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، قم، تحقیق موسسه آل‌البیت (ع) لاحیاء التراث، ط ۱، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۱۶۹ و ابن‌ابی‌الحدید، همان کتاب، ج ۱۴، ص ۱۸۲ با کمی تغییر و طبرسی، همان کتاب، ج ۲، ص ۴۲ با کمی تغییر.

۲۵- طبرسی، همان کتاب، ج ۱، ص ۱۶۹ و ۱۷۰، و ابن‌ابی‌الحدید، همان کتاب، ج ۱۴، ص ۱۸۴ و طبرسی، همان کتاب، ج ۲، ص ۴۲، با کمی تغییر.

۲۶- هر اوقیه معادل ۱۱۲ رطل و هر رطل معادل ۲۵۶۴ گرم است. بنابراین هر اوقیه کم‌وبیش معادل ۲۱۴ گرم می‌باشد.

۲۷- یعقوبی، احمد، تاریخ‌الیعقوبی، قم، شریف‌رضی، ج ۱، ۱۴۱۴ ق، ج ۲، ص ۴۲.

۲۸- برای اطلاع بیشتر از جزئیات ماجرای مزبور، ر.ک: طبری، همان کتاب، ج ۲، ص ۴۰ تا ۴۲.

۲۹- نائینی، همان، ص ۵۴ و ۵۳.

۳۰- ر.ک: صدوق، الامالی، ص ۵۰۶، نقل از تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، قم، موسسه النشر الاسلامی، ج ۲، ۱۴۱۷ ق، ج ۵، ص ۳۳۲، رقم ۳۳۵۸.

۳۱- تستری، همان کتاب، ج ۵، ص ۳۳۲.

۳۲- ابن اثیر، علی بن محمد جزری، اسدالغابه، تحقیق محمد ابراهیم البنا و همکاران، بیروت، دار احیاء التراث، ج ۲، ص ۴۸۳، رقم ۲۳۳۱.

۳۳- طبری، همان کتاب، ج ۲، ص ۳۲، حوادث سال ۲ هجری، ابن اثیر، همان کتاب، ج ۲، ص ۴۸۴، رقم ۲۳۳۲.

۳۴- نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، تحقیق محمد فواد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۳۱۵، کتاب الحدود، ج ۱۶۸۸.

۳۵- نائینی، همان کتاب، ص ۵۵.

۳۶- همان.

۳۷- ر.ک: طبری، همان کتاب، ج ۲، ص ۴۲۵، حوادث سال ۱۵

هجری.

۳۸- ابن ابی الحدید، همان کتاب، ج ۸، ص ۱۱۱.

۳۹- طبری، همان کتاب، ج ۲، ص ۴۵۲، حوادث سال ۱۵ هجری.

۴۰- ابوعبید، قاسم، کتاب‌الانوار، تحقیق محمدخلیل هراس، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ ق، ص ۲۸۷.

۴۱- طبری، همان کتاب، همانجا.

۴۲- ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، ۱۴۰۵ ق، ج ۳، ص ۶۴ و یعقوبی، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۶۸.

۴۳- ابن سعد، همان کتاب، ج ۳، ص ۶۴ و بلاذری، احمد بن یحیی، انساب‌الاشرافه بغداد، مکتبه المثنی، ج ۵، ص ۲۵۰.

۴۴- بلاذری، همان کتاب، ج ۵، ص ۵۲ و ابن‌ابی‌الحدید، همان کتاب، ج ۲، ص ۲۵.

۴۵- ابن سعد، همان، ج ۳، ص ۶۳.

۴۶- ر.ک: «دعائم الاسلام، باب لا قسمة الغنائم» من کتاب الجهاد، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۱، نقل از محمودی، محمدباقر، نهج‌الساده فی مستدرک نهج‌البلاغه، بیروت، موسسه‌المحمودی، ج ۱، ص

۲۴ و ۲۴۱ و ر.ک: مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، دار احیاء التراث، ج ۲، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۱، صص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۴۷- محمودی، همان کتاب، ج ۱، صص ۲۲۴ و ۲۲۵.

۴۸- شیخ مفید، محمد، الاختصاص، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم، موسسه‌النشر الاسلامی، ط ۵، ۱۴۱۶ ق، ص ۱۵۱.

۴۹- محمودی، همان کتاب، ج ۱، ص ۲۲۴.

۵۰- ابن شعبه حرانی، حسن، تحف‌العقول، تصحیح علی‌اکبر غفاری، تهران، کتابچی، ۱۳۶۷ ش، ج ۶، صص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۵۱- محمودی، همان کتاب، ج ۲، ص ۴۵۰.

۵۲- نهج‌البلاغه، ج ۱۶۴ و محمودی، همان کتاب، ج ۲، ص ۴۵۰.

۵۳- محمودی، همان کتاب، ج ۱، ص ۴۳۲ و منقری، نصر بن مزاحم، وقعه صفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، با کمی تغییر و ابن

ابی‌الحدید، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۰۲، با کمی تغییر.

۵۴- ابن ابی‌الحدید، همان کتاب، ج ۷، ص ۴۱.

۵۵- نفقی، ابن هلال، الفارات، تحقیق حسینی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۷ ق، صص ۴۶ و ۴۷.

۵۶- ابن ابی‌الحدید، همان کتاب، ج ۴، ص ۱۰۲.

۵۷- مسعودی، علی بن الحسن، اثبات الوصیه للامام علی بن ابی‌طالب، بیروت، دارالاضواء، ج ۲، ۱۴۰۹ ق، ص ۱۵۸.

۵۸- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵.

۵۹- یعقوبی، همان کتاب، ج ۲، صص ۱۷۸ و ۱۷۹.

۶۰- همان.

۶۱- نهج‌البلاغه، ج ۲۲۵.

۶۲- غافری، ص ۷۱.

۶۳- ابن ابی‌الحدید، همان کتاب، ج ۱۱، صص ۲۵۳ و ۲۵۴.

۶۴- همان، ج ۱۱، ص ۲۵۳.

۶۵- ر.ک: طوسی، حسن بن علی، تهذیب الاحکام، تصحیح علی‌اکبر غفاری، تهران، مکتبه صدوق، ط ۱، ۱۳۷۶ ش / ۱۴۱۸ ق، ج ۱۰، ص ۱۷۳ و ۱۷۲، ج ۶۰۱ و ابی‌قزاس، وزام، تنبیه‌الخوایر و نزهة‌الانوار المعروف بمجموعه وزام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، با کمی تغییر و ر.ک: ابن شهر آشوب، محمد بن علی، بیروت، دارالاضواء، ج ۲، ص ۱۰۸، با اختصار.

۶۶- نائینی، همان کتاب، ص ۹۹.

۶۷- همان.

۶۸- همان، ص ۱۰۰ و ۹۹.

۶۹- همان، ص ۱۰۰.

۷۰- همان.

۷۱- همان.

۷۲- ر.ک: همان، ص ۱۰۱.

۷۳- همان، ص ۱۰۰.

۷۴- همان، ص ۹۹.

۷۵- همان، ص ۱۰۱.

۷۶- ر.ک: همان، ص ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷.

۷۷- ر.ک: همان، ص ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵.

۷۸- ر.ک: همان، ص ۳۹ و ۴۰.

۷۹- ر.ک: همان، ص ۳۴ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱.